

برنج ز صند از دست خمی نماند
خانه خستاد میدان لبس فقرا
در کتاک کل چو شنبه جار غوغا
به میانجی هر زبان میخیزد اولاد
اسمانه کو تو نیاید که استخوان باز
گر کند از آتش سوزن جولانگاه
کر چه دارم آنچه شیر زانیز در این
دعا از شکست مریم کج ام صایب مخلص
یک بر دو صد مایند بر این زمین
دلدار رفت و برود غل غم
رفتمی تو رفت با تو در این زمین
به سود سه کار دل غم کیند ام
و احسنه که چو کل عجب با در
یا ای که بگوید شاد بر کل شو
صایب ممانه که رسوید ز دل عمار
امروز نیست جز سحر امبار

سویا
بکین نوع چنان است
نابین چو زان شکست
سرین است فلک است
عقل و دانش تو در این
سرین است سرین است
نابین است سرین است
همه افکار
سرین است سرین است
تو حق
از کلام چو شنبه
از کلام چو شنبه
از کلام چو شنبه
از کلام چو شنبه

قامت افلاک هم کردید از کلفت
اه مزایه روز از سینه برانکم
بر سر کردم بدرستین در این کستان
لاش من بود الهوس ظاهر چه شد از حق شایسته کج رسوا شویم از کجانی
سایه بخانه صایب از سر ما کم میاید
یک بر دو صد رفت از این منزل حوالی آید برید
مرکب از شیخ و چشم که کجا آید
خمنه بر کوه ز او که نوزد
از زبان خندان و چو شیخ تا
انک بر لبه بری اول که نوزد
کونیت ادرت که ز هر طرف
در دست غمسه دارا که ز نوزد
در مربع آب جلوه مه تا بر بیان
اخرام ایچو که ز نوزد
از غما خط سبز چشم ز نوزد
خط نزال چو شنبه از کجانی
از شمار میقار از کجانی
سایه بال عمار خط از کجانی
یکسر دور سر که ز نوزد
در نعت از این خوشی از کجانی
در نغان میکند در سون کجانی

دل چو از زور بار بود که ایچو
بجو سر بری صایب نیست از کجانی
سه ام عمت که خنای
سایه بخانه صایب از سر ما کم میاید
یک بر دو صد رفت از این منزل حوالی آید برید
مرکب از شیخ و چشم که کجا آید
خمنه بر کوه ز او که نوزد
از زبان خندان و چو شیخ تا
انک بر لبه بری اول که نوزد
کونیت ادرت که ز هر طرف
در دست غمسه دارا که ز نوزد
در مربع آب جلوه مه تا بر بیان
اخرام ایچو که ز نوزد
از غما خط سبز چشم ز نوزد
خط نزال چو شنبه از کجانی
از شمار میقار از کجانی
سایه بال عمار خط از کجانی
یکسر دور سر که ز نوزد
در نعت از این خوشی از کجانی
در نغان میکند در سون کجانی